

نهی از برده داری

پاسخ

اولاً، عبد رِقّ که معنی لغوی آن بنده زر خرید است و در تمام کُتب مقدسه قبل هیچ یک از پیامبران آنرا نهی و منع نفرمودند و معمول و مجاز بوده است، در دیانت بهائی در کتاب اقدس نهی گردیده است، می فرماید: ((**قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ بَيْعَ الْاِمَاءِ وَ الْغُلَّامَانَ لَيْسَ لِعَبْدٍ اَنْ يَشْتَرِيَ عَبْدًا نَهِيًا فِي لَوْحِ اللّٰهِ كَذٰلِكَ كَانَ الْاَمْرُ مِنْ قَلَمِ الْعَدْلِ بِالْفَضْلِ مَسْطُورًا وَ لَيْسَ لِاَحَدٍ اَنْ يَفْتَحِزَّ عَلٰى اَحَدٍ كُلِّ اَرْقَاءٍ لَهٗ وَ اِدْلَاءٍ عَلٰى اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اِنَّهٗ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَكِيْمًا.**)) (۱) مضمون بیان می فرمایند: خرید و فروش غلام و کنیز بر شما حرام شد، برای انسان سزاوار و پسندیده نیست که بنده ای، بنده دیگر را خرید و فروش کند، در کتاب خدا نهی شده است، از قلم عدل اینچنین به فضل نوشته شده و بر احدی شایسته نیست بر دیگری افتخار و برتری تصور کند، همه بندگان اویند و دلیلند بر اینکه نیست خدائی جز او، او بر هر چیزی داناست، ثانیاً- در اینجا عبد رِقّ به معنی مطیع است به صورت استعاره بکار رفته است، یعنی مانند بنده فرمانبردار، چنانچه در قرآن کریم می فرماید: ((**مَنْ يُطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اطَاعَ اللّٰهَ**)) (۱) اطاعت رسول را اطاعت خدا دانسته، اطاعت همه پیامبران اطاعت خداست، و این برای شخص مومن و عارف روشن است.

ثالثاً - نویسنده ردیه، نوشته است:

((هر نفس مومن در بیان عبد رِقّ او (علی محمد) بوده و هستند))

گویا کتاب بیان را ندیده و یا به دقت نخوانده است یا از مطلب گوشه ای دیده و نوشته است، این عبارت در باره حضرت باب نیست، ضمیر ((او)) راجع به ((علی محمد)) نیست.

راجع به (من يُظهِرهُ اللهُ) است. اگر به دو سطر بالاتر توجه کرده بود می دید که می فرمایند: ((و در نزد ظهور (من یظهره الله) هر مرد مومنی که مومن به او گردد، لایق است که بر فوآد او شمس مسمی طالع و اسمیت در کینونیت او متذوت گردد و هر نفس مومن در بیان عبد رِق او بوده و هستند، چنانچه اولوالهیا کل (مردان) در قرآن عبد رِق رسول الله بوده و هستند. بعد از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد.)) (۲)

در اینجا عبودیت به معنی اطاعت است و اطاعت فرستاده خدا اطاعت خداست و فرمان او فرمان خداوند است چنانچه از سوره نساء ذکر شد: ((من یطع الرسول فقد اطاع الله)) هر کس اطاعت رسول الله کند خدا را اطاعت کرده است، رسول خدا در عالم، نماینده و به جای خداست. و در سوره فتح می فرماید: ((ان الذین یُبا یعونک انما یبا یعون الله)) (۳) ای پیامبر، آنانکه با تو بیعت میکنند. یعنی تسلیم اراده تو شدند جز این نیست که با خدا بیعت کردند. در آن زمان اعراب بیابانی که سواد نداشتند و از علوم و معانی بی اطلاع بودند بیعت کردند. و مانند عبد رِق اطاعت نمودند ولی منکرین و معرضین و مغرضین گفتند: محمد ادعای خدائی کرده است و بر فحوای آیه شریفه قرآن که سنت الهی هیچگاه تبدیل نمی گردد، بلکه عیناً تکرار می شود. در ظهور جدید نیز افرادی عالم و عامی، به ظهور جدید گرویدند و معانی آیات را با قلب پاک دریافتند و مومن شدند ولی افرادی که نمی خواستند و آلوده به غرض بودند و در سلک (الذین جاهدوا فینا) (۴) وارد نگشتند از سعادت و فیض ((لنهد ینهم سُبُلنا)) (۵) برخوردار نشدند. گفتند: سید باب و بهاء الله ادعای خدائی کرده و چنان مسائل عرفانی ساده را با عباراتی عوام فریب، مخدوش و مقلوب ذکر می کنند که باعث حیرت مومنین می گردد

۱- قرآن ۸۳/۴ ۲- کتاب بیان ۴/۴ ص ۱۱۵ ۳- قرآن ۱۰/۴۸ ۴- یعنی: کسانی که در امر ما کوشیدند ۵- یعنی: آنان را در راه های خود هدایت می کنیم.

و سبب می شود که افراد محقق و منصف ، خود به تحقیق بپردازند .
چنانچه بسیاری از متحریان حقیقت به علت همین دروغ پردازی ها و دشمنی های بی
دلیل حسّ حقیقت جوئی در آنها تحریک گردید و پس از تحقیق بهائی شدند و
گفتند:

آنچه در مدرسه حاصل نشد ایامی چند حالیا یافتم از مردم بد نامی چند

چهار نهر بهشت

در صفحه ۱۱۳ آقای ردیّه نویس از کتاب بیان قسمتی را به صورت انتقاد نقل نموده و
گویا به اهمیّت موضوع پی نبرده و آنرا جزو عبارات مغلق و گنگ دانسته است .
اشاره به یکی از آیات متشابهه قرآن کریم می باشد که در وصف بهشت در سوره
محمد نازل گردیده : ((مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ ۱۷ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ
غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ
مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي
النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ۱۸)) (۱) به صورت مَثَل آمده نه
مَثَل . یعنی ، مَثَل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده . در آن نهرهائی است از
آب نا متغیّر نهرهائی از شیری که طعم آن تغییر نمی کند و نهرهائی از شرابی که
آشامندگان را لذّت می بخشد و نهرهائی از عسل بیغش و صافی و نیز در آن از هر
گونه میوه وجود دارد و آمرزشی از پروردگارشان ، آیا آنها چون کسانی هستند که از
آب جوشان آشامانیده شوند و اندرون آنان پاره پاره شود. ؟ در تفسیر در باره این آیه
نوشته شده:

روی ابو هریره قال رسول الله : **سِيحَانٌ وَجِيحَانٌ وَالْفِرَاتُ وَالنَّيْلُ كُلٌّ مِنْ أَنْهَارِ
الْجَنَّةِ** و **قَالَ كَعْبُ الْأَحْبَارِ: نَهْرٌ دَجْلَةٌ ، نَهْرٌ مَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَنَهْرُ الْفِرَاتِ
نَهْرُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَنَهْرُ مِصْرَ نَهْرٌ**

خمرهم و نهر سیحان نهر عسلهم و هذا الأنهار الأربعة تخرج من نهر الكوثر و لهم فيها من كل الثمرات مما يعرف و مما لايعرف)) ابو هريره از رسول خدا نقل کرده است: سیحون و جیحون و فرات و نیل همه نهرهای بهشت اند و کعب الاحبار گفت: دجله آب اهل جنت است و فرات شیر آنان و نیل شراب آنان و سیحون عسل آنها و این چهار نهر از نهر کوثر خارج می شود و در آن از هر گونه میوه شناخته و ناشناخته دیده می شود (۱)

اولاً - وثوق و اعتمادی به صحّت روایت ابوهریره و کعب الاحبار نیست .
ثانیاً - نهرهای فرات و نیل و سیحون و جیحون همه آبد ، عسل و شیر و شراب در آنها نیست و در زمینند در بهشت نیستند ، تفسیر و تعبیری نامعقول است ، اما حضرت باب تأویلی شایسته از آن فرموده اند که مومنین را مقبول و معقول است و منکرین را مغلق و گنگ . داستان آب نیل است که در دهان قوم موسی آب و در دهان قوم فرعون خون می گردد ، به ظاهر نامعقول است ، تأویل دارد ، حضرت باب در کتاب بیان در تأویل این آیه می فرمایند : ((ملخص این باب آنکه مراد از کتاب آن چیزی است که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود ، زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لایزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان کتابی است که مدلّ علی الله است ، زیرا که غیرالله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک حرف گرفته الی مالانهایه ذکر می شود ، چه آنچه از نقطه حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب می شود و آنچه من یظهره الله کتاب به خط خود نویسد کتابی است که به خط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست ، زیرا که کتاب او حق است ، آی ارواح متعلقه بکلمه حق در کلماتی که نازل می فرماید از هر شأن که باشد سواء ، آن که آیات باشد ، که ماء غیرآسین رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیر و تفاسیر آیات خمرحمر و اجوبه و تفاسیر ، مناجات که عسل مصفی است در کتاب الله هست و شنون فارسیه بعینه مثل شنون آیات است زیرا که کلّ از بحر حقیقت جاری می گردد ، و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فواد نظر کند فصاحت آیات را به عینها مشاهده می نماید و یقین می کند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست)) . (۲)

آیات الهی تشبیه به نهر شده که از قلم مظهر الهی جاری می گردد ، بعضی آیات مانند شراب است که نوشنده و یا نیوشنده را چنان سرمست می کند که بی پروا پروانه وار خود را به شمع میزند و از فنای تن خاکی باکی ندارد . بعضی آیات مانند عسل به مذاق جان مومن شیرینی می بخشد و بعضی کیفیت شیر دارند و اطفال روزگار را با لسان شفقت پرورش می دهد و بعضی آیات به مصداق ((**ومن الماء کلّ شئی حیّ**)) حیات روحانی می دهد . مولوی علیه الرحمه این چهار نهر را چنین توصیف کرده است:

چار جوی جنت اندر حکم ماست این نه زور ما ، ز فرمان خداست (۱)

هر کجا خواهیم ، داریمش روان همچو سحر اندر مراد ساحران (۲)

و در دیوان شمس مولوی چهار نهر را بدینگونه تأویل نموده است:

عاشقا دو چشم بگشا چار جو در خود بین جوی آب و جوی خمر و جوی شیر و انگبین (۳)

این چهار جوی انواع آیات الهی است که همیشه در اختیار ماست و همواره برای مومنان لذت بخش است . و از جانب خداوند به وسیله مظهر الهی عطا می شود . کیفیت آن در آیه ((**و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا یُزِیدُ الظَّالِمِينَ الْاُخْسَارَ**)) است . (۴) می فرماید: قرآن را برای مومنان شفا و رحمت نازل کردیم ، اما ستمکاران را جز زیان نمی افزاید . زیرا آیات الهی ستم را نهی و ستمکاران را لعن و مذمت فرموده است . لذا آنان بر علیه آیات خدا با هر وسیله ای که بتوانند متشبث می گردند ، حتی با دروغ و تهمت و گفتار یا نوشتار ناروا .

قبله

در صفحه ۱۱۷ با عنوان: (قبله عبادت ، خود علی محمد است) نوشته است:
در بیان می گوید: ((**قُلْ اِنَّمَا الْقِبْلَةُ مِنْ نَظَرِهِ مَتَى یَتَقَلَّبُ تَتَقَلَّبُ اِلَیْهِ اِنْ یَسْتَقِرُّ ثُمَّ مِنْ قَبْلِ مَثَلِ مَنْ بَعْدَ تَعْلَمُونَ.**)) یعنی ، بگو همانا قبله کسی است که او را ظاهر می سازیم آن کس به هر سو بگردد قبله هم می گردد تا آنکه قرار و آرام گیرد (بمیرد) آنگاه حکم گذشته را مانند حکم آینده بدانید .)) و در حاشیه نوشته است:
((**تَقَلَّبُ** به صیغه مونث باید گفته شود ، زیرا ضمیر مستتر در فعل در اینجا به (القبلة) بر می گردد))

پاسخ

اولاً - ضمیر مستتر ینقلب راجع به (من یُظهِره الله) است که متحرک است تا استقرار یابد نه قبله ، و مذکر صحیح است .

ثانیاً - اشاره به من یُظهِره الله است که ندای الهی به حضرت باب می فرماید: بگو به مومنین که قبله کسی است که بعداً او را ظاهر می کنیم ، یعنی مظهر الهی که مشیت الهی می باشد که آنرا در هر ظهور (بهاء الله) دانسته اند ، یعنی نور خدا در او متجلی و اگر قبله نور الهی باشد بهتر است یا سنگ سیاه و یا خاک تباہ . ؟ در حالیکه آیه شریفه قرآن:

((اینما تولو افتم وجهه الله)) (۱) می فرماید: به هر سو و هر کجا توجه کنی آنجا روی خداست ، برای توجه همه به یک جهت در گذشته بیت المقدس و در اسلام کعبه تعیین شد و هر دو سنگ و خاک است ، در این ظهور جدید توجه به نور الهی است که در مظهر الهی تجلی نموده است ، نباید مانند ابلیس اندیشید که به تن خاکی آدم توجه نمود و از روحش غافل بود ، چنانچه در سوره اعراف است : ((قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدًا أَمْرًا قَالِ إِنَّا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ)) (۲) خداوند به فرشتگان فرمود به آدم سجده کنید ، همه سجده کردند مگر ابلیس که نبود از سجده کنندگان ، خدا به او گفت: چه چیزی مانع شد ترا که سجده نکنی ؟ شیطان گفت: من از او بهترم زیرا که مرا از آتش نورانی آفریدی و او را از خاک ظلمانی ، ابلیس نظر به جسم خاکی آدم کرد و تکبر نمود و ساجد نشد ، به روح الهی که در او دمیده شده بود توجه نداشت .

این نمونه یا مثالی است در باره همه پیامبران ، مومنین مانند آن فرشتگان هستند که روح الهی و تجلی حق را در انبیاء دیدند و ساجد شدند و مخالفین نظر به جسم آنها داشتند .

از عارفی پرسیدند چرا ابوجهل و ابولهب پیامبر خدا را نشناختند و امثال سلمان و اباذر شناختند . گفت: ابوجهل و ابولهب نظرشان به یتیم محمد بن عبدالله بود نه رسول الله و سلمان و اباذر نظرشان به نور الهی بود که در آن وجود مقدس تجلی داشت . وقتیکه سنگ کعبه را قبله تعیین نمود فوراً پذیرفتند و ایراد نگرفتند و اعتراضی نمودند ، امر او و اطاعت از آن را مهم دانستند .

تعدیل معیشت

در صفحه ۲۳۴ آقای ردیه نویس در باره تعدیل معیشت که یکی از اصول دیانت بهائی است ، قسمتی از خطابات حضرت عبدالبهاء را که در باره تعدیل معیشت فرموده اند: ((۰۰۰ باید قوانینی و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی کنند ، یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و به انواع موائد ، سفره او مزین است ، فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند .)) در آن اشکال و عیب گرفته و نوشته است:

((آیا معنای تعدیل معیشت این است که در قصرهای اغنیا سفره های رنگین گسترده شود ، برای فقرا نیز لانه و آشیانه (که معمولاً مسکن حیوانات است) فراهم آید و بر سفره ایشان چیزکی موجود باشد به قدری که گرسنه نمانند ؟)) .

سپس نوشته است: ((به راستی که علمای اقتصاد باید از این نابغه ایرانی درس تعدیل معیشت بیاموزند . شما تعبیر عباس افندی را با این آیه شریفه قران کریم بسنجید که می فرماید: ((گئی لایکون دولة بین الأغنیاء منکم)) (الحشر۷) تا ثروت میان اغنیای شما دست به دست نگردد)) آری این دو تعبیر را با یکدیگر مقایسه فرمائید تا زرناب را از سگه تقلبی باز شناسید .))

پاسخ

اولاً - لفظ (لانه و آشیانه) که در اینجا نوشته شده (معمولاً مسکن حیوانات است) در باره منزل و مأوای انسان بکار میرود . بسیاری برای خانه های کوچک و گاهی برای تواضع به خانه خود اشاره به لانه و آشیانه می کنند در این موارد جنبه تشبیهی دارد نه واقعی و حقیقی چنانچه شاعری گفته است:

دوستی با هر که کردم خصم مادر زاد شد آشیان هر جا گرفتم لانه صیاد شد

که منظور خانه است .

ثانیاً - متمم عبارت را که مطلب را کامل می کند نوشته است و آن چنین است:
 ((تا جمیع نوع انسان راحت یابند ، امر تعدیل معیشت بسیار مهم است و تا
 این مسئله تحقق نیابد ، سعادت برای عالم بشر ممکن نیست)) (پیام
 ملکوت ص ۱۲۵)

ثالثاً - آیه ۷ سوره حشر را ذکر کرده که طبق آن می فرماید: ((تا ثروت میان اغنیای
 شما دست به دست نگردد ، نصیب دیگران هم باشد)) و این را زر ناب دانسته و
 تعدیل معیشت دیانت بهائی را سگه تقلبی!

باید در این باره تحقیق نمود و اصل مهم تعدیل معیشت دیانت بهائی را با شأن نزول و
 طریقه وصول به این زر ناب را فهمید و دانست و در معرض نقد و مطالعه دقیق نقادان
 سخن و دانشمندان اقتصاد و علم الاجتماع گذاشت تا منصفانه قضاوت کنند .

این آیه سوره حشر در پایان وقایعی ذکر شده که در باره قبیله بنی نضیر یهودی است و
 نام این سوره را بنی نضیر نیز گفته اند، چون بیشتر این سوره در باره واقعه بنی نضیر
 است اینگونه شروع شده: ((هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ
 دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُوا أَنَّهمْ مَا نَعْتَهُمْ خُصُونَهُمْ مِنَ اللَّهِ
 فَأَتَيْتَهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرِّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ
 وَأَيْدِي الْمَوءِ مَنِينٍ فَا عْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ)) (۱)

مفهوم آیه می فرماید: اوست آنکه (قبیله بنی نضیر) را که اهل کتاب تورات بودند از
 دیارشان مدینه بیرون کرد ، (زیرا که به پیامبر جدید الهی که موعود کتابشان بود کافر
 شدند و پیمانی را که پس از جنگ بدر با پیامبر خدا بسته بودند که با یکدیگر قتال
 نکنند ، پس از جنگ احد شکستند و با کفار قریش بر ضد پیامبر برخاستند و همدست
 شدند) گمان برده بودند که حصارها و قلعه هاشان مانع و حافظشان می باشد . اما
 قضای الهی از جایی که گمان نبرده بودند بر آنها فرود آمد و در دلهایشان هراس افکند
 و خانه های خود را به دست خود و به دست مومنان خراب می کردند .

(به دست خود برای اینکه قابل استفاده برای فاتحین نباشد و به دست مومنین برای اینکه داخل حصارها شوند.)^۰

سپس می فرماید: ((مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْلَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَيْتُمُ الرَّسُولَ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ))^(۱) می فرماید:

آنچه خداوند از خانه های بنی النضیر اموال غنیمت نصیب پیامبرش فرمود ، برای خدا و رسول و خورشاوندان و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل اختصاص یافت ، تا ثروت میان اغنیای شما دست به دست نگردد^۰ آنچه از آن اموال رسول خدا به شما داد بگیرید و شاکر باشید و از آنچه شما را نهی فرمود باز ایستید و راضی باشید و از خداوند بترسید که خداوند سخت سزا دهنده است^۰ (۲)

پیامبر اسلام اموال بنی النضیر و بنی قریظه را به زور شمشیر گرفت و به مهاجران و مستمندان داد تا ثروت میان اغنیای دست به دست نگردد^۰

بنی نضیر را فقط از مدینه اخراج کردند و بنی قریظه را علاوه بر گرفتن اموال ، مردانشان را کشتند و زنانشان را اسیر کردند^۰ (۳) این شیوه تعدیل معیشت اگر در زمان پیامبر و عصر جاهلیت برای فقرا زر ناب بود ، برای بنی نضیر و بنی قریظه دردناک و مصیبت بار گردید و در این زمان نا مناسب و دور از عدالت و ناپسند مشاهده می شود ، لذا حضرت بهاء الله برای تعدیل معیشت قوانینی جهانیان پسند و عادلانه که مفید عموم و مقتضی عصر جدید است برای بشر وضع فرمود^۰

مسئلاً برای تعدیل معیشت قوانینی باید وضع گردد که به نفع جمیع مردم باشد^۰

۱- قرآن - ۸/۵۹ - ۲- کشف الاسرار ۱۰ ص ۳۱ - ۳- ایضاً ۱۰ ص ۲۹ (این شیوه غنیمت در جنگ در اعراب جاهلیه معمول بوده چنانچه می گوید: ((وذلک آن اهل الجاهلیه کانوا اذا غنموا غنیمه اخذ الرئیس ربعها لنفسه و هوا لمریاع ثم اصطفی بعدا لمریاع ما یشاء)) یعنی، در جاهلیت اگر غنیمتی گرفته می شد یک چهارم آن را رئیس برمیداشت و آن را مریاع می گفتند^۰ پس از آن آنچه را می خواست بر میگردد)^۰ (تفسیر کشف الاسرار ۱۰ ص ۲۸).